

نگاهی اجمالی به موضوعات نامه‌های عین‌القضات همدانی

لیلا فرهادی نیک*

چکیده

نامه‌های عین‌القضات همدانی مراسلاتی است که عارفی نابغه و اندیشمند با مریدان، دوستان و بزرگان زمان خود داشته و موضوعات عرفانی، عبادی، اعتقادی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی متعددی را در آنها بازگو کرده‌است. این اثر ارزشمند نه تنها از نظر ادبی و هنری درخور توجه است، بلکه این عارف استثنایی از جهت طرح اندیشه‌های بزرگ هم اهمیت بسیار دارد که هنوز جای تحقیق فراوانی در این زمینه است. مقاله حاضر به بررسی مهم‌ترین موضوعات طرح شده در نامه‌های عین‌القضات پرداخته‌است. کلیدواژه‌ها: عرفان اسلامی ایرانی، اندیشه‌های عین‌القضات، نامه‌های عین‌القضات، موضوعات نامه‌ها.



شماره ۵۲ بهار ۱۳۸۹

* کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء، مدرس دانشگاه آزاد شهر ری

عین‌القضات همدانی (۵۲۵-۴۹۲ هـ ق) در تاریخ عرفان ایرانی و اسلامی یک چهره استثنایی است. وی از اندیشمندان بی‌مانند قرن ششم هجری است که در سی‌وسه سالگی در راه تفکر، صراحت و شجاعت خود جان باخت. او از بزرگ‌ترین نمونه‌های آزادگی و آزاداندیشی در تاریخ عرفان اسلامی و ادب فارسی است. از میان آثاری که عین‌القضات در عمر کوتاهش خلق کرده نامه‌های وی است که درحقیقت گنجینه‌ای ناشناخته و دست‌نخورده از عرفان و ادب فارسی است؛ این نامه‌ها در دو جلد و شامل ۱۲۷ نامه است که به‌اهتمام دکتر علی‌نقی منزوی و عفیف‌عسیران تصحیح شده و جلد سوم آن به‌تصحیح علی‌نقی منزوی با مقدمه‌ای حدود ۲۷۰ صفحه چاپ شده است. با مطالعه نامه‌های عین‌القضات که از پرچم‌ترین و ارزشمندترین آثار اوست، علاوه‌بر عمق معنویت نویسنده می‌توان با یکی از بهترین تألیفات ادبی و هنری در زبان فارسی و تصوف اسلامی آشنا شد.



«کسانی که در زمان قاضی، مخاطب این مکتوبات بوده یا بعدها این آثار را با ذوق و ارادت و علاقه خوانده‌اند آنها را غالباً تغزلی صوفیانه، اما با نثری شفاف و آکنده از تصاویر نورانی تلقی کرده‌اند.»^۱

وی در این نامه‌ها که به‌صورت پنهانی برای مریدان خویش می‌فرستاده، بی‌محابا آراء و عقاید مذهبی، عرفانی و سیاسی خویش را مطرح می‌ساخته و به پرسش‌های مریدان پاسخ می‌داده و با صبر و شکیبایی تمام اصول تصوف و مسائل اعتقادی را مشروحاً می‌نگاشته است و به‌جز بیان اصطلاحات صوفیه و مراحل سلوک گاهی به اثبات مسائل کلامی می‌پرداخته و مریدان را آگاه می‌ساخته است؛

«بنابراین تأکید اصلی تلاش‌های ادبی وی آن بود که سیر انبوه مریدان صوفی‌اش را در طریق معنی ارتقاء بخشد. تصنیفات او را می‌توان ابزاری تعلیمی برای مریدان به‌شمار آورد.»^۲

با مطالعه این نامه‌ها می‌توان به میزان دانش و تسلط وی به آیات قرآن، احیاء، کلام اولیاء و مشایخ و تسلط به مسائل عرفانی، دینی، فقه، فلسفه، فرهنگ عامه، زبان، لغت، علوم ادبی و بلاغت پی‌برد. *نامه‌های عین‌القضات* بی‌تردید بازتاب افکار عرفانی اوست. افکار و عقایدی که در اندیشه ایران باستان و حکمت اساطیری و میترائیسم، آیین زرتشتی و تفکر مانوی و گنوسی ریشه دارد، همراه با آراء و عقاید متفکران یونان باستان و فلسفه ابن‌سینا و آثار محمد غزالی و ذوق و حال احمد غزالی و همچنین با احاطه فوق‌العاده بر آیات قرآن و احادیث نبوی مجموعه شگفت‌انگیزی را آفریده‌است. «باید توجه داشت که *نامه‌های عین‌القضات* به‌هیچ‌روی با منشآت و ترسلات درخور تطبیق نیست. بیشترین نامه‌های قاضی چنان رساله است.»^۳ چنان‌چه خود می‌گوید:

«در این مکتوبات من چندان عجایب است که اگر اولین و آخرین زنده شوند،
از آن قوت خورند و قدر آن کسانی دانند که عمرهای عزیز ایشان خرج شد و از
آن به بویی بیش نرسیدند.»^۴

زبان نامه‌ها

عین‌القضات در نامه‌ها با زبان ساده، روان و نزدیک به مخاطب سخن می‌گوید و مخاطب هیچ شک و تردید و ناخالصی در گفته‌های وی نمی‌یابد. زبان او زبان ساده مردم هم‌روزگار اوست؛ بدون پیچیدگی و ابهام و درعین حال برهنه و جسورانه. او هرآنچه روح بلندش را آزار می‌دهد بر کاغذ روان می‌سازد و بدون ترس و نگرانی لطیف‌ترین رموز عرفانی و شور و حال عاشقانه و عارفانه را مطرح می‌کند. درحقیقت عین‌القضات اسرار، عیان می‌گوید. در متن این نامه‌ها به‌وضوح نویسنده‌ای اندیشمند و روشن‌فکری دردمند را می‌توان یافت که با پشتوانه غنی دینی و فرهنگی همراه با رنج بنویسد.



«او نه مرد روزگار خود و نه مرد روزگار ما، بلکه مرد زمان و عصری است که ممکن است تکامل بشر و علو انسانیت ازین پس آن را به وجود آورد.»^۵

موضوعات نامه‌ها

مهم‌ترین موضوعاتی که در نامه‌ها به آن پرداخته شده عبارت‌است از: حُب قرآن و عشق به رسول خدا، عادت‌ستیزی (بازنگری به مسائل اعتقادی)، لزوم وجود پیر و شیخ، ستایش ابلیس، دعوت به عبادت و انجام فرایض دینی مانند نماز، روزه، زکات، ترک معصیت، دعا و زیارت. توجه به مسائل اخلاقی مانند احسان و صدقه، ذکر مراتب تصوف، توجه به مسائل اجتماعی، مرگ‌اندیشی، پیروی از مسلک حلاج، بیان تنهایی خویش و شکایت از نداشتن مستمع و مرید واقعی.

حُب قرآن

حُب قرآن مهم‌ترین موضوعی است که در مطالعه نامه‌ها خواننده را مجذوب می‌کند. با توجه به انبوه آیاتی که عین‌القضات در نامه‌ها از آنها بهره برده، می‌توان گفت وی قرآن را در حافظه داشته‌است. او تقریباً از تمامی سوره‌های کلام‌الله استفاده کرده و آیاتی از صدودوازده سوره قرآن در لابه‌لای نامه‌ها آورده‌است. (تنها از دو سوره فیل و همزه استفاده نکرده)؛ یعنی حدود ۱۲۸۸ آیه را به کار برده‌است. با این احاطه و حافظه می‌توان گفت درحقیقت وی با قرآن مأنوس و مألوف بوده و به آن عشق می‌ورزیده‌است. خود می‌گوید: «قرآن را با هر دلی سرّی است و با هر جانی زبانی دارد.»^۶ او قرآن را بهشت خداوند می‌داند و می‌گوید: «قرآن است بهشت حق تو چه می‌شنوی؟ باش تا محرم گردی.»^۷ «قرآن خطابست با عاقلان.»^۸ مکرر می‌گوید: «از قرآن بشنو»، یا «همه بیان است در قرآن.» او قرآن را با صفت عظیم این‌گونه می‌ستاید: «قرآن عظیم است و عظیم را جای عظیم باید تا فرود آید و تو بس تنگی.»^۹ بنابراین مخاطب، عین‌القضات را غرق شده در کلام‌الله می‌یابد.



حالت بی‌خویشی نویسنده در استفاده از قرآن، در نامه‌ها کاملاً آشکار است؛ چرا که جایی با هنرمندانه‌ترین عبارت قرآن را این‌گونه توصیف می‌کند: «جوانمردا، قرآن قدیم را در چندین هزارهزار حجب بر خلق فرستادند، اگر فقط بای بسم‌الله بر عرش تابد بی‌پرده، در حال بگدازد.»^{۱۰}

عشق به رسول خدا

از دیگر موضوعاتی که در نامه‌های *عین‌القضات* مطرح شده و بسیار درخور توجه است، عشق فراوان *عین‌القضات* به رسول‌الله است. وی حدود ۴۹۰ حدیث در لابه‌لای نامه‌ها آورده که ۳۸۹ حدیث از رسول گرامی اسلام روایت شده و البته همه این تعداد در منابع موثق حدیث اهل‌تسنن و تشیع موجود است. بی‌گمان این حجم روایات در حافظه شگفت *عین‌القضات* قرار داشته که در همه نامه‌ها در جای مناسب به‌خوبی از آنها بهره گرفته است. علاوه بر این تعداد بیست عبارت در نامه‌ها موجود است که قاضی آنها را از سخنان پیامبر اکرم می‌داند، ولی در منابع اصیل حدیث اهل‌تسنن و تشیع موجود نیست. احتمالاً او به منابع حدیث کامل‌تر و جامع‌تر دیگری دسترسی داشته که امروز برای ما ناشناخته است، یا با توجه به انس و عشق وصف ناشدنی‌ای که قاضی به رسول‌الله داشته بعید نیست که در عوالم شهودی دریافت کرده باشد، باین‌همه خود بی‌هیچ ادعایی همواره از مریدان می‌خواهد دعا کنند که برکت دیدار محمد (ص) را به او و همه دوستان برساند.^{۱۱} همچنین پیغمبر را در جای‌جای نامه‌ها این‌گونه خطاب می‌کند: «یا سید الاولین و الآخِرین»؛^{۱۲} *عین‌القضات* معتقد است که: «مصطفی (ص) در حق همه عالم رحمت آمد.»^{۱۳} جایی می‌نویسد: «جوانمردا بدان که در نهاد آدمی حب خدا و رسول پنهان است.»^{۱۴} و کمال آدمی را در این می‌داند که «نور محمد (ص) در نور لاله‌الاله‌الله چنان بیند که نور کوکب در نور آفتاب بیند، لابل چنان‌که نور ماه را در نور آفتاب.»^{۱۵} و معتقد است مصطفی (ص) در درون پرده‌های



غیب بر حقیقت کار مطلع بود؛ چراکه «کار قیامتش در دار دنیا نقد گشت و دوزخ و بهشت و صراط و میزان و همه کارها بر او عرضه کردند.^{۱۶} و با زیباترین عبارات در سطر سطر نامه‌ها پیامبر را این چنین عاشقانه می‌ستاید: «زهی کمال دولت، زهی خُلق نیکو»^{۱۷} و معنی حدیث «مَنْ رَأَى فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ» را این گونه می‌آورد که: «هرکس با چشم جان نور محمدی را ببیند جلوه صفات حق را دیده‌است».^{۱۸}

عادت ستیزی

از دیگر موضوعاتی که عین‌القضات فراوان به آن پرداخته مسئله عادت‌ستیزی است؛ چراکه او عارفی متفکر و روشن‌فکر است که تمام هنجارها و عرف‌های زمان خود را درهم شکسته است و نگاهی تازه به دین دارد. از نظر او تا هنگامی که سالک دین آباء و اجدادی خود را بدون شناخت و تفکر بپذیرد، ایمان او تقلیدی و کورکورانه است و هیچ ارزشی ندارد؛ عین‌القضات می‌گوید: «اخلاق و تعصبات از آباء و اجداد دیده دل را از ادراک باز می‌دارد».^{۱۹} یا «اگر عبادتی کنی فی الاوقات و باعث تو بر آن عبادت عادتت بود، آن به‌کار نخواهد آمدن در قیامت، تا دانی».^{۲۰} عین‌القضات معتقد است که: «عادت، عظیم کمین‌گاهی است شیاطین را».^{۲۱} او مکرر مریدان را سفارش می‌کند از دین عادتت خود دست بردارند و با شناختی جدید، دیگرگونه به مذهب بنگرند و عقاید خود را متحول کنند و حدیث رسول‌الله را به‌منظور تأکید عقیده خود می‌آورد: «بُعِثْتُ لِرَفْضِ الْعَادَاتِ؛ برانگیخته شدم برای ترک عادت‌ها»،^{۲۲} عین‌القضات می‌گوید: «چون اعمال از راه عادت بود، نه به فرمان صاحب‌دل، آن را هیچ ثمره نبود جز زیادت نفاق و ریا و شرک و عجب و دیگر صفات مذموم».^{۲۳} عین‌القضات ابراهیم نبی را در این راه بزرگ‌ترین عادت‌ستیز می‌داند؛ چراکه از نظر او ابراهیم (ع) پای همت بر عادت‌پرستی زد، در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد:

«یهیات به عادت‌ی مزور قناعت کرده‌ای، راه مردان که اصنام عادت را پاره‌پاره کرده‌اند دیگر است و راه مختنان و نامردان و مدعیان که صنم عادت را معبود خود کرده‌اند دیگر. اگر بر راه پدر بودی واجب بودی و راست بودی ابراهیم خلیل به راه آذر بودی.»^{۲۴} «زنهار، زنهار! ایمان تازه کن.»^{۲۵}

پیر و مراد

تأکید بر لزوم وجود پیر و مراد برای مرید در *نامه‌های عین‌القضات* از نکات بااهمیت است؛ چراکه او همواره وجود مرد حق را برای سالک ضروری می‌داند و فراوان به مریدان «خدمت کفش مردان کردن» را متذکر می‌شود و می‌گوید: «خدمت کفش نه آن باشد که کفش راست بنهی که تو را هنوز این استحقاق نیست که شاید دست فراق‌کفش مردان کنی.»^{۲۶} بلکه از منظر *عین‌القضات* «خدمت کفش کردن» دوام صحبت، خدمت و ارادت به پیر کامل است و دلیل تأکید به این خدمت را این‌گونه بیان می‌کند که: «پیر را این‌همه تعظیم از آن است که دلش محل معرفت خدای بود.»^{۲۷} و همواره سخن پیران اهل طریقت را به مریدان متذکر می‌شود که: «لا دین لمن لا شیخ له»، کسی که پیر و مراد ندارد دین ندارد.^{۲۸} بنابراین به فرمان پیر بودن، یا به فرمان صاحب‌دلی کارکردن از توصیه‌های *عین‌القضات* به مخاطبان نامه‌هاست: «جوانمردا، بلندبختان مریدان راه به اهل کمال برند از پیران.»^{۲۹} او در حقیقت سالک را چون مورچه‌ای می‌داند که نتواند به‌تنهایی راه کعبه رود، اما اگر خود را به بال کبوتری - پیری - بندد به یک‌روز به کعبه تواند رسید.^{۳۰}

«چراکه اولین شرط در راه رسیدن به حقیقت تحمل محنت و رنج است، اما سالک به‌خودی‌خود قادر نیست این راه را طی کند. این مبارزه درگرو فرمان‌برداری از کسی است که خود قبلاً این راه را طی کرده‌باشد؛ بنابراین سالک باید گوش‌به‌فرمان مرد خدا یا شیخ یا پیر باشد.»^{۳۱}



او مرد کامل را چون آفتاب و رهرو را مانند زمین می‌داند و معتقد است زمین وجود سالک باید از نور وجود پیر همه قسم فیض و لطف گیرد تا آموخته گردد. در نامه‌ای خطاب به مریدی می‌نویسد:

«تا تابش آفتاب جان پیر بتابد، که تو زمین باش، تا او آسمان باشد. گاه بارانش بر تو می‌بارد، گاه آفتابش بر تو می‌تابد، گاه ابرش تو را در سایه خود می‌پروراند، گاه نفحات لطف او بر تو می‌وزد تا پخته گردی.»^{۳۳}

«به اعتقاد عین‌القضات ابوبکر صدیق سر جریده مردان عالم بوده و هیچ پیغمبری چون ابوبکر مریدی نداشته‌است.» چراکه بوبکر صدیق خدا را از جان مصطفی (ص) دید و اوامر و نواهی حق از دل او به بوبکر رسید. پس چون خدا را از او دید و از او دریافت، هم جان مصطفی (ع) آینه دل بوبکر بوده‌باشد.^{۳۳} بنابراین مکرر به مخاطب توصیه می‌کند که «خود را و حقیقت را در آینه جان پیر بین که این کمال ارادت بود.»^{۳۴} و ثمره این کار را هدایت و ولادت سالک می‌داند.^{۳۵} او مردان راه حق و حقیقت را این‌گونه توصیف می‌کند: «اگر جان‌های مردان بینی، هر یکی چون ستاره و ماهی و آفتابی، اصحابی کالنجوم، راه‌روان را بینی که راه خدا روند، به نور ایشان بدانی که این چه بود.»^{۳۶} به‌همین دلیل عین‌القضات با ارزش و احترام خاصی انبیا و اولیا را یاد می‌کند. آنجاکه از علم علوی و مختصری ابن عباس درباره دریای وجود علی در شرح نقطه بای بسم الله خبر می‌دهد.^{۳۷} کمال اخلاص و ارادت را در وجود علی (ع) می‌یابد و تلویحاً او را چنین می‌ستاید: «السیف الأذوالفقار»؛^{۳۸} همچین موسی (ع)، عیسی (ع) و ابراهیم (ع) را به چشم تحسین می‌نگرد و آنان را پیران راه و انبیای واصل می‌داند و نام مردان بزرگ عارف را در جای جای نامه‌ها برمی‌شمرد و بااحترام از آنان یاد می‌کند؛ مردانی چون اویس قرنی، بویزید بسطامی، جنید بغدادی، شبلی، کرکانی، حسن بصری، محمد معشوق و بسیاری نام‌های دیگر.

ستایش ابلیس

موضوعی که عین‌القضات در نامه‌هایش صریحاً از آن حمایت کرده، ستایش ابلیس است. وی با تحسین حلاج و مشرب و آیین او به عقیده دفاع از ابلیس و اثبات بی‌گناهی او اصرار می‌ورزد. از منظر عین‌القضات عاشق حقیقی کسی است که جفای معشوق را با رضا و رغبت پذیرا شود و در این راه پروایی نداشته باشد. بلا و فراق برای عاشق راستین از محبت و وصال خوش‌تر است. ابلیس در مقام عاشق کامل رشک زمینیان و آسمانیان را برمی‌انگیزد؛ چراکه آن زمان که او در عشق به حضرت حق ادعا کرد، خداوند از او نشانه‌ای طلبید، پس با محک بلا، قهر، ملامت و مذلت او را آزمود و ابلیس قبول کرد. این محک نشان داد که ابلیس در راه عشق پخته لطف و قهر معشوق است؛ بنابراین درد هجران موافق با اراده محبوب را بر گوارایی وصل و مهر مطابق با خواست خود ترجیح داد و رد و مهجور گشت، از این جهت او را سرور مهجوران عالم می‌دانند.

در حقیقت گناه ابلیس عشق او آمد با خدا، در نامه‌ای می‌نویسد:

«میرد ابلیس صفت باید که بود تا ازو چیزی آید. خود را در فرمان تاختن دیگر است و خود را در ارادت معشوق باختن دیگر، بر فرمان معشوق مطلع بودن دیگر است و بر ارادت معشوق مطلع بودن دیگر.»^{۳۹}

عین‌القضات معتقد است بنی آدم، ابلیس را به درستی نشناخته‌اند، از این جهت او را لعنت می‌فرستند و او این طوق لعنت را با میل و خشنودی به گردن می‌گیرد و می‌گوید:

«خلق عالم از ابلیس نام شنیده‌اند، اما من می‌دانم که او را خود از کس یاد نیست که روی در درد ابدی دارد و قوت او لعنت است که پیایی می‌رسد و او نوش می‌کند. جهانیان را از این نقطه چه خبر؟»^{۴۰}

و چنین مطرح می‌کند که ابلیس چندین هزار سال معتکف کوی دوست بود، چون مردود گشت، او را به درباری حضرت عزت قرار دادند تا غیر بر درگاه راه نیابد. دربان



ممیز مدعیان است تا مخلص از مدعی بازشناخته شود. در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «صدهزارهزار چنین سلطانانی که تو از ایشان ترسی، کمر خدمت او-ابلیس- بر میان بسته‌اند، جبرئیل صفتی باید که دزدیده بر جمال ابلیس نظری کند.»^{۴۱} او ابلیس را جوان مردی می‌داند که از شدت عشق و غیرت به حق تعالی، نزدیک شدن به آن حریم را برای مردان حق مانع می‌آید. می‌گوید: «تو چه دانی که ابلیس کیست؟ شحنه مملکت است که ۱۲۴ نبی زخم او خورده‌اند.»^{۴۲}

بیان مسائل اعتقادی، عبادی و اخلاقی

حقیقت ایمان و ایمان تصدیقی، لزوم دعوت انبیاء، ارکان دین، توجه به مسائل عبادی و حقیقت عبادت آدمی مکرر در نامه‌ها به مریدان تأکید شده‌است. از نظر عین‌القضات مهم‌ترین کار آن است که بدانیم حقیقت عبادت چیست؟ «نماز، روزه، زکات و حج فرض آمد که هر یکی را تأثیری دیگر است در تحصیل معرفت.»^{۴۳} چراکه هنگام جان سپردن میزان دریافت حقیقت عبادت را از ما می‌پرسند و «چون حقیقت ایمان در دل نبود به وقت مرگ، زبان از تو واستانند، نطقت بماند، سوءالنخاتمہ آن بود، والعیاذبالله.»^{۴۴} وی نماز را بالاترین مرتبه در عبادات می‌داند و می‌گوید: «اما نماز بالای همه ارکان است، از علامات محبت، کثرت ذکر محبوب است و نماز ذکر محبوب است.»^{۴۵} والبتہ نماز خاضعانه را پذیرفته شده می‌داند: «نماز مقبول است و مقبول آن بود که خشوع و خضوع با آن به هم بود.»^{۴۶}

او مریدان را بر یک روز روزه‌داری در هفته سفارش می‌کند، اگر دوشنبه اولی‌تر.^{۴۷} و در پایان هر نامه دوری از معاصی را به مخاطب تأکید می‌ورزد، چراکه معتقد است «به حکم لذت حالی و به حکم جهل به مضرت آخرت، ارادت معاصی در آدمی پیدا می‌شود.»^{۴۸} بنابراین از مریدان می‌خواهد «چندان که توانند باطن از معاصی پاک دارند و

از شهوت و غضب و حسد و حقد و حب مال و جاه و ریا دور گردند و نیز تعصب و کبر و غرور را حجاب دانند.^{۴۹} در جایی خطاب به صاحب‌مقامی می‌نویسد:

«چندان‌که می‌توانی خیری کن با مسلمانان و از دود دل بیچارگان و درماندگان برحذر باش، چندان‌که توانی معصیت کم کن و اگر هزار کبیره در روزی بکنی و یک صغیره دست بتوانی داشتن، مدار.»^{۵۰}

او مرتب یاران را به انجام کار خیر و انفاق تشویق می‌کند و از آنان می‌خواهد تا جهد کنند تا از بهر خداوند چیزی به دیگری بخشند یا راحتی به غیر رسانند و می‌نویسد:

«تا توانی راحتی می‌رسان که روزگار می‌آید که خواهی و نتوانی، مال و جاه و قلم و زبان خود را چندان‌که توانی خرج آخرت می‌کن.»^{۵۱}

او زکات‌ندادن را موجب سخط خداوند می‌داند و آدمی را که زکات نمی‌دهد بی‌ایمان می‌داند.^{۵۲} همواره بر دادن صدقه تأکید می‌ورزد و بر نیت صادق در این امر اعتقاد استوار دارد. در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «جوانمردا از آنچه تو را داده‌اند به اهل حاجت بذل می‌کن تا آنچه تو را نداده بذل کنند.»^{۵۳} «دو صدقه را نیک بده، یک شکر برای دفع بلا که گذشت و یکی دفع رنجی که خواهد بود.»^{۵۴}

عین‌القضات پیوسته مخاطبان نامه‌ها را به دعا و زیارت مزار پیران راه فرامی‌خواند و برای مریدان خیر و سعادت اخروی آرزو می‌کند، در پایان تمامی نامه‌ها بر محمد (ص) و آل او درود و سلام می‌فرستد و از مریدان می‌خواهد قاضی را به دعا بر سر تربت عزیزان یاد آرند.^{۵۵} او در نامه‌هایش به مریدان ذکر و دعا می‌آموزد که پیوسته بر زبان آرند، مانند دعایی که از صحیفه سجادیه به‌خاطر دارد و در نامه‌ای توصیه می‌کند: «اللهم خذ رضا نفسک من نفسی فی عافیه»^{۵۶} و می‌خواهد که وقت طلوع و غروب و نماز جمعه و عصر آدینه، قاضی را دعا گویند. «روز عرفه بعد العصر الی المغرب حدیث در باقی کند و جایی خالی حاضر شود و ما را به دعا یاد آرد و گوید: یا رب کار قاضی در



دین و دنیا تمام کن.»^{۵۷} «پیوسته می‌گویی: اللهم افتح بخیر و اختم بخیر که این دعای ابدالان است تا دانی و زبان داری.»^{۵۸}

عین‌القضات مقامات و مراتب تصوف را در صفحه‌صفحه نامه‌ها به مریدان می‌آموزد؛ چون شکر، رضا، طلب، صبر، توکل، اخلاص، قناعت و توبه. او پیوسته مخاطب را به شکر نعمات خداوند فرامی‌خواند و می‌گوید:

«چون شکر نعمت حق کنی نعمت تو متزاید گردد، چون نعمت دنیا را شکر کنی، نعمت آخرت نثار قدم تو کنند و چون نعمت آخرت را شکر کنی تو را برگیرد و گوید: تو مرا باش که شایسته منی.»^{۵۹}

او مرتبه طلب را برای سالک واجب می‌شمرد و کوتاهی کردن در طلب را روا نمی‌دارد: «دری می‌زن و تعللی می‌کن و از طلب به کلی خالی مباش، که روا نیست تغافل نمودن از طلب.»^{۶۰} وی مقام رضا را این‌گونه توصیف می‌کند: «چون اضطراب از نفس برخیزد و به هیچ‌گونه احکام ازل جز به رضا استقبال نکند، رضا به قضا حاصل آید، همه نفس مطمئنه بود که هم راضی بود از خدا و هم مرضی.»^{۶۱}

مسائل اجتماعی

مسائل اجتماعی از مواردی است که در نامه‌های عین‌القضات توجه مخاطب را برمی‌انگیزد. زبان اجتماعی نویسنده و بیان مردم‌شناسانه وی در همه‌جا درخور توجه است. عین‌القضات عارفی مردم‌شناس و جامعه‌شناس است. با توجه به شغل او - قضاوت - مطمئناً وی با هر نوع طبقه‌ای از مردم و با هر نوع شخصیتی آشنایی داشته؛ بنابراین به خوبی قشرهای گوناگون مردم اجتماعتش را می‌شناسد. روحیات، اخلاق، شاخصه‌ها، شغل‌ها، سلیقه‌ها و عقاید آنان را می‌داند. آوردن نام شغل‌های متعدد در نامه‌ها، چون بنا، جولای، فراش، قصاب، کناس، گازر، ملاح، نساج، نجار و نداف؛ همچنین وجود مثل‌های زیبای فراوان، عبارات نغز حکمت‌آمیز، اقوال مشهور، تکیه‌کلام‌ها و اصطلاحات خاص، ما را

هرچه بیشتر به احاطه وی به زبان و فرهنگ مردم عصر و اجتماع خود واقف می‌کند. به‌راستی که عین‌القضات فرزند زمان خویش است. به‌نظر می‌رسد بعضی از عبارات کوتاه پرمعنی و زیبایی که وی از آنها بهره‌برده‌است، پیش‌وپس از خود او رایج نبوده، ولی به‌دلیل تکرار و تأکید آنها در نامه‌ها، گویی در ذهن عین‌القضات جنبه‌ی مثل‌واره داشته‌است، مانند «از باغ امیر گو خلالی کم باش.»^{۶۲} یا «که رستم را هم رخس رستم کشد.»^{۶۳}

آشنایی نزدیک وی با توده مردم موجب بروز روحیه‌ی ظلم‌ستیزی و دعوت به انصاف، عدالت و ضعیف‌نوازی در نامه‌هایش می‌شود. او بدون ترس و نگرانی مخاطبان خود را در نامه‌ها - که از بزرگان دربار سلجوقی نیز بوده‌اند- از ستمگری و هم‌دستی با ستمگر باز می‌دارد و به انصاف می‌خواند، چنان‌چه در نامه‌ای می‌نویسد: «هر معصیتی که ترکان بکنند در آن مال و در خرج از آن مال که تو به ظلم خویش فراهم آورده، بدیشان قسمت کرده‌ای، تو در آن معاصی شریکی.»^{۶۴} مکرر در نامه‌هایش یاران را به توجه به مردم فرودست و تهی‌دست توصیه می‌کند. «چندان‌که توانی خیر می‌کن با مسلمانان و از دود دل بیچارگان و درماندگان برحذر باش.»^{۶۵} و «زیردستان را نیکو دار و درویشان را صدقه پنهان، پیوسته می‌ده»،^{۶۶} وی نه تنها دریغ‌کردن مال را به مستحق جایز نمی‌داند، بلکه مرتب بذل مال و جاه و قلم را به اهل حاجت تأکید می‌کند. «جهد کن تا پیوسته از مال و جاه تو راحتی به مستحق برسد.»^{۶۷} جایی خطاب به صاحب‌مقامی می‌نویسد: «تا توانی در میان این ظلمات از قلم و دست و زبان و مال و جاه راحتی به محتاجی می‌رسان و یقین بدان که تو را هیچ کاری نیست الا راحت‌رسانیدن، چندان‌که بتوانی.»^{۶۸}

مرگ‌اندیشی

اندیشه درباره مرگ در نامه‌های عین‌القضات به‌طور چشم‌گیری قابل‌ملاحظه است، چراکه او همواره مرگ را نزدیک‌به خود احساس می‌کرده، گویا با آن انس‌والفتی



داشته و همیشه منتظر و چشم‌به‌راه آن بوده‌است. این تفکر دربارهٔ مرگ درحقیقت پیرو همان عقیده‌ای است که در عرفان اسلامی به‌عنوان «خاتمهٔ یک توقف کوتاه» درک شده و عرفای بزرگ به آن یقین داشته‌اند و هریک از عارفان نام‌دار در دوره‌ای بنابه ضرورت نمای خاصی از این پدیده را بزرگ‌نمایی کرده و بدان تأکید کرده؛ ولی «رمز اصلی فضائل و مکتسبات عین‌القضات در نگرش استثنایی‌اش به مرگ؛ یعنی در تلاش آگاهانهٔ وی در طلب مرگ است.»^{۶۹} همین بیان صریح و آشکار وی در آرزوی رسیدن به مرگ است که او را از دیگر عرفا متمایز می‌کند. عین‌القضات مرگ را امری ضروری و ذکر مرگ را موجب بیداری انسان می‌داند. او در نامه‌ای به مریدی می‌نویسد: «اگر دانی که مرگ ضرورت است، خود را به خواب خرگوشی مده و پنبه از گوش برگیر، چنان‌که آزادمردان کردند.»^{۷۰}

«ای دوست مرگ را فراموش نکن که تو را و مرا و همهٔ جهانیان را مرگ ضرورت است.»^{۷۱} «در گوشه‌ای هر روز خلوتی کن و می‌گویی: مرگ، مرگ! تا بود که انتباهی پدید آید.»^{۷۲}

ارادت و هم‌دلی عین‌القضات با مرگ تاجایی است که آن را با آخرین سخن پیغمبر به‌هنگام رحلت به زیباترین صورت این‌گونه تعریف می‌کند: «به مرگ بند اجل از پای آن مرغ قفسی برگیرند، چه کند که الرفیق الاعلی و المشرب الاصفی.»^{۷۳}

نداشتن مرید واقعی

عین‌القضات پیر و مرادی بدون مرید است؛ این موضوع در نامه‌ها بازتاب درخور توجهی دارد. همواره از اینکه شور و اشتیاق عارفانهٔ وی برای مخاطبان و مریدان قابل‌درک نبوده می‌نالد و آنان را برای درک گفته‌هایش نارسیده می‌داند. در نامه‌ای می‌نویسد:

«رو بازی کن که عاشقی کار تو نیست. از راه تماشای دل بر ما سلامی می‌کنی،
پنداری که کاری کرده‌ای؟ ما همه دانیم که بر ما گذشته است. آن‌کس را که شاگردی
کرده‌بود، شاگردان شناسند. منافقان دیگرند و عاشقان دیگر. تو از کدام قومی؟»^{۷۴}

او خود را مریدی خالص و سرسپرده برای پیران خویش به‌ویژه برای احمد غزالی
می‌داند، ولی هیچ‌یک از شاگردان و مریدان خود را تا این اندازه پخته و کامل
نمی‌یابد و این موضوع را با دروغ و افسوس و گاهی با خشم خطاب به مخاطبان
نامه‌هایش بیان می‌کند: «چندین گاه است تا می‌نویسم که به فرمان باشی و تو هر
روز مختلف‌تری»،^{۷۵} «... دریغا که چندین بار نوشتم که به فرمان باش و تو قدرش
ندانی که به فرمان بودن چه خاصیت دارد.»^{۷۶} «عین‌القضات با زبانی تند و قاطع
مریدان را سرزنش می‌کند و آنان را موردانتقاد خود قرار می‌دهد؛ گویا می‌خواهد
به این طریق آنان را متنبه کند. در نامه‌ای خطاب به مریدی می‌نویسد: «دریغا که بس
غافلی و بس مختصر فهمی داری و بس مزور عقلی و بس مزخرف ایمانی.»^{۷۷}
بدیهی است برای اندیشمندی عارف که فراتر از زمان خویش سیر می‌کند،
دنیادوستی آدم‌ها و حقارت محیطش چقدر رنج‌آور است تا آنجا که گاه‌گاه
برمی‌آشوبد و با خشم به مریدی می‌نویسد: «به سلاسل شهوات و اغلال صفات
خود را بسته‌ای، کجا توانی رفت؟»^{۷۸} «آن‌گه تو دانی که در طلب دین خر لنگ باشی
و در طلب دنیا گُره تازی؟»^{۷۹} علاوه بر این او از ناآگاهی، رخوت و خاموشی
اطرفیانش همواره اندوهگین است، به همین سبب بی‌پروا و جسورانه مخاطبان نامه‌هایش
را ملامت می‌کند و می‌نویسد: «چندان‌که محنت دنیای بر خود گرد آورده، بیشتر
به اختیار و به تکلف و به شهوت نفس چنان مشغول شده‌ای که لحظه‌ای با خود
نپردازی.»^{۸۰} «تو خفته‌ای و پنداری همه عالم خفته‌اند؟ تو را از محمد و عیسی چه خبر
است؟»^{۸۱} بنابراین عین‌القضات همواره با شجاعت یاران را به تحرک، تحول و تهور
فرامی‌خواند و می‌نویسد: «اگر تو را عقل به کمال بودی آخر از خدای چندان ترس

بودی که از سلطان.^{۸۲} و مریدان را از اطاعت ظلم و جور حاکمان این‌گونه بیم می‌دهد: «فردای قیامت آشکار گردد که این خلق نه مؤمن بودند، از سلطان ترسیدندی و از خدای تعالی نه.»^{۸۳} پس از تمام این تلاش‌ها و سخنان پرخروش و بی‌هراس، درمی‌یابیم که عین‌القضات همچنان ناامید و خسته است؛ چراکه می‌نویسد: «ولیکن هیهات! اضرب فی حدید بارد: بر آهن سرد می‌کوبم.»^{۸۴}

پیروی مسلک حلاج

درهنگام مطالعه نامه‌های *عین‌القضات*، شجاعت نویسنده قابل‌ستایش است. ما در برگ‌برگ نامه‌ها چهره عارفی معترض را می‌بینم که به‌هرگونه تکرار، عادت، کوردلی، سطحی‌نگری، ظاهرپرسی، ریا و فریب می‌تازد و خود از این همه بی‌باکی پروایی ندارد. بدون مصلحت‌نگری می‌گوید، هرچه بادا باد! گویا سرشت این عارف جوان و اندیشمند با پردلی و جرئت تمام آمیخته بود. این‌گونه اسرار را برهنه بر زبان آوردن ما را به این ایده رهنمون می‌کند که عین‌القضات عارفی حلاج‌مشرّب است. چنان‌چه خود بارها در نامه‌هایش از حلاج سخن می‌گوید و او را می‌ستاید؛ «زهی حسین منصور حلاج!»^{۸۵} «حلاج سرحلقه شهدای صوفیه بود، ماجرای او که یک‌چند صوفیه را به حفظ و کتمان اسرار خویش واداشت، آخرین بی‌احتیاطی صوفیه نشد، سرگذشت او بازهم دربین صوفیه نظیر یافت و بازهم حاکمان وقت فرصت پیدا کردند با تکفیر، صوفیه خود را حافظ شریعت و مورداعتماد مردم نشان دهند. واقعه عین‌القضات از آن جمله بود که احوال او یادآور داستان حلاج گشت.»^{۸۶} شگفت این‌که عین‌القضات خود از فرجام کار خویش آگاه بود چراکه می‌نویسد: «ندانم که سر در زبان بازم یا در قلم، که این چه بلاست که من بدان مبتلا شده‌ام و کدام روز بود گویی سر خویش در کار زبان و قلم خویش کنم.»^{۸۷}

احساس تنهایی

بادقت در نامه‌های *عین‌القضات* احساس تنهایی نویسنده به روشنی آشکار می‌شود، البته برای عارفی متفکر و چنین استثنایی، احساس دل‌تنگی و رنج و اندوه و تنهایی طبیعی است، چنان‌چه خود می‌گوید: «تنها خود این دل، غم تنها کشدا.»^{۸۸} یا «کاشکی یک‌بارگی نادان شدمی تا از خود خلاصی یافتمی.»^{۸۹} حتی گاهی احساس ترس او را فرامی‌گیرد و می‌نویسد: «ای دوست می‌ترسم و جای ترس است از مکر قدر.»^{۹۰} ولی می‌بینیم در نهایت راه تسلیم در برابر تقدیر را برمی‌گزیند و می‌گوید: «جز گوی بودن در میدان تقدیر روی نیست.»^{۹۱} چنان‌که در تمهیدات این‌گونه مناجات می‌کند:

«بار خدایا محبان خود را تا چند کُشی؟ گفت: چندان‌که دیت یابم. گفتم: دیت ایشان چه می‌باشد؟ گفت: جمال لقای من دیت ایشان باشد. ما کلید سرّ اسرار بدو دادیم، او سرّ ما آشکار کرد، ما بلا درراه او نهادیم تا دیگران سرّ ما نگاه دارند، ای دوست هان سرّ چه داری؟ سرّ آن داری که سرّ دربازی تا او سرّ تو شود. دریغا هرکس سرّ این ندارد. فردا باشد روزی چند *عین‌القضات* را بینی که این توفیق را یافته باشد که سر خود را فدا کند تا سروری یابد. من خود می‌دانم که کار چون خواهد بود.»^{۹۲}

نتیجه

مطالعه حاضر نشان می‌دهد نامه‌های *عین‌القضات* همدانی درحقیقت یک اثر ادبی و هنری است که سرشار از رموز و اسرار معنوی است. موضوعاتی که او در این نامه‌ها مطرح می‌کند، نشانگر وقوف کامل وی به دانش‌های دینی، قرآنی، کلامی، فلسفی، زبانی و ادبی است که با چاشنی ذوق و کشف به‌صورت شاعرانه نگاشته شده‌است. *عین‌القضات* به‌راستی آموزگار انسانیت، آزاداندیشی، هوشیاری، شجاعت و پاکی است و نامه‌های او به‌منزله زندگی‌نامه اوست؛ ماجرای که نکته قابل‌تأملی در تاریخ

تصوف اسلامی- ایرانی گشت و پایان عمر حلاج‌وار وی این نکته را ثابت کرد و همین او را تا مرتبه و پایگاه یک قدیس بالا برد و چهره او را به‌عنوان نماد دانای اسرار غیب معرفی کرد. برای درک آنچه عین‌القضات در نامه‌هایش سعی در تفهیم آن به مخاطب داشته به چیزی بیشتر از حس و عقل و دانش‌های ظاهری نیاز است. انس و علاقه به احوال معنوی و رنگ‌وبویی عرفانی است که مخاطب را با تجربه‌های زیبای متعالی عین‌القضات در نامه‌ها آشنا می‌کند و سرور و حظی وصف‌ناپذیر به او می‌بخشد و راهنمای مسیر زندگی و آگاهی او می‌شود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشت‌ها

- ۱- زرین کوب، عبدالحسین: *از گذشته ادبی ایران*، ص ۱۳۵.
- ۲- لویزان، لئونارد: *میراث تصوف*، ترجمه مجالدین کیوانی، ص ۳۸۵.
- ۳- پورجوادی، نصرالله، *خاصیت آیینگی*، ص ۵۴.
- ۴- عین القضاة همدانی: *تمهیدات*، ج ۲، ص ۲۰۶.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *زیور پارسی*، ص ۱۷.
- ۶- عین القضاة همدانی: همان، ص ۲۳۳.
- ۷- _____: همان، ج ۱، ص ۲۲.
- ۸- همان، ص ۷۹.
- ۹- همان، ص ۴۳.
- ۱۰- همان، ج ۲، ص ۹۹.
- ۱۱- همان، ج ۱، ص ۲۷۵.
- ۱۲- همان، ج ۱، ص ۳۰۹ و ج ۲، ص ۱۴۱.
- ۱۳- همان، ج ۲، ص ۱۴.
- ۱۴- همان، ج ۱، ص ۳۵۵.
- ۱۵- همان، ج ۱، ص ۲۷۹.
- ۱۶- همان، ج ۲، ص ۸۴.
- ۱۷- همان، ج ۱، ص ۱۷۲.
- ۱۸- پورنامداریان، تقی: *دیدار با سیمرخ*، ص ۴۵.
- ۱۹- عین القضاة همدانی: همان، ج ۱، ص ۳۹.
- ۲۰- همان، ج ۱، ص ۴۰.
- ۲۱- همان، ج ۱، ص ۸۲.
- ۲۲- همان، ج ۱، ص ۵۶.
- ۲۳- همان، ج ۱، ص ۴۹.
- ۲۴- همان، ج ۱، ص ۲۵۵.
- ۲۵- همان، ج ۲، ص ۱۹۶.
- ۲۶- همان، ج ۱، ص ۴۶.
- ۲۷- همان، ص ۱۰۵.
- ۲۸- همان، ص ۴۷۴ و ۷۵.



ژرفشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۲۹- همان، ص ۵۲.
- ۳۰- همان، ص ۷۵.
- ۳۱- پورجوادی، نصرالله: همان، ص ۱۲۱.
- ۳۲- عین‌القضات همدانی: همان، ج ۱، ص ۴۷.
- ۳۳- همان، ص ۱۱۰.
- ۳۴- همان، ص ۲۹۶ و همان، ج ۲، ص ۱۰۹.
- ۳۵- همان، ج ۱، ص ۲۳۶- ۴۴.
- ۳۶- همان، ص ۳۴۵.
- ۳۷- همان، ج ۲، ص ۹۹.
- ۳۸- همان، ج ۱، ص ۶۱.
- ۳۹- همان، ص ۷۵.
- ۴۰- همان، ج ۲، ص ۱۸۸.
- ۴۱- همان، ج ۱، ص ۹۷.
- ۴۲- همان، ص ۹۶.
- ۴۳- همان، ج ۲، ص ۱۵.
- ۴۴- همان، ج ۱، ص ۳۲۵.
- ۴۵- همان، ج ۲، ص ۲۲.
- ۴۶- همان، ص ۱۵۸.
- ۴۷- همان، ج ۱، ص ۳۹۴.
- ۴۸- همان، ص ۳۰.
- ۴۹- همان، ج ۲، ص ۸۴ و ۹۲.
- ۵۰- همان، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۴.
- ۵۱- همان، ص ۲۰۹.
- ۵۲- همان، ص ۳۳ و ۳۷.
- ۵۳- همان، ص ۶۶.
- ۵۴- همان، ص ۴۸.
- ۵۵- همان، ص ۳۲۶.
- ۵۶- همان، ص ۳۴۲.
- ۵۷- همان، ص ۴۵۹.



- ۵۸- همان، ج ۲، ص ۱۲۶.
- ۵۹- همان، ج ۱، ص ۹۵.
- ۶۰- همان، ج ۲، ص ۵۷.
- ۶۱- همان، ج ۱، ص ۳۹۹.
- ۶۲- همان، ص ۳۰۳ و همان، ج ۲، ص ۳۷۵.
- ۶۳- همان، ص ۱۵۳ و ۲۴۱ و همان، ص ۲۱۰ و ۲۱۶ و ج ۳، ص ۲۸۸.
- ۶۴- همان، ج ۲، ص ۱۶۶.
- ۶۵- همان، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۴.
- ۶۶- همان، ج ۲، ص ۱۶۹.
- ۶۷- همان، ج ۱، ص ۵۷.
- ۶۸- همان.
- ۶۹- لویزن، لئونارد: میراث تصوف، ص ۳۷۹.
- ۷۰- عین القضاة همدانی: همان، ج ۲، ص ۱۳۷.
- ۷۱- همان، ص ۴۳۵.
- ۷۲- همان، ج ۱، ص ۳۲۶.
- ۷۳- همان، ج ۲، ص ۱۳۹.
- ۷۴- همان، ج ۱، ص ۴۶ و ۴۷.
- ۷۵- همان، ص ۴۴.
- ۷۶- همان، ص ۵۶.
- ۷۷- همان، ج ۲، ص ۱۰۱.
- ۷۸- همان، ج ۱، ص ۲۹.
- ۷۹- همان، ص ۲۲۴.
- ۸۰- همان، ص ۲۰۹.
- ۸۱- همان، ص ۱۹۱.
- ۸۲- همان، ص ۸۲.
- ۸۳- همان، ص ۳۳.
- ۸۴- همان، ص ۲۸۱.
- ۸۵- همان، ص ۶۲، ۱۹۰، ۳۶۰ و ج ۲، ص ۱۸۷، ۳۲۰.
- ۸۶- زرین کوب، عبدالحسین: ارزش میراث صوفیه، ص ۶۴.

۸۷- عین القضاة همدانی: همان، ج ۲، ص ۱۰.

۸۸- همان، ج ۱، ص ۴۱۱.

۸۹- همان، ص ۱۹۷.

۹۰- همان.

۹۱- همان، ج ۲، ص ۱۹۸.

۹۲- همان، ص ۲۳۶.



شماره ۵۲ بهار ۱۳۸۹



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- قرآن کریم

- پورجوادی، نصرالله: *خاصیت آینگی*، تهران: نی، ۱۳۷۴.

- پورنامداریان، تقی: *دیدار با سیمرخ*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۲.

- زرین کوب، عبدالحسین: *از گذشته ادبی ایران*، تهران: الهدی، ۱۳۷۵.

- _____: *ارزش میراث صوفیه*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۷.

- شفیعی کدکنی، محمدرضا: *زبور پارسی*، تهران: آگه، ۱۳۸۰.

- عین القضاة همدانی: *تمهیدات*، تصحیح عقیف عسیران، تهران: منوچهری، ۱۳۷۷.

- _____: *نامه‌ها*، به‌اهتمام علی‌نقی منزوی و عقیف عسیران، تهران: اساطیر، ۱۳۷۷.

- فروزان‌فر، بدیع الزمان: *احادیث و قصص مثنوی*، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱.

- لویزن، لئونارد: *میراث تصوف*، ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: مرکز، ۱۳۸۴.

- لوح فشرده «المعجم»، شامل بیش از ۳۰۰۰ جلد کتاب حدیث، قم: مرکز معجم الفقهی، ۱۳۸۳.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

